

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۸، زمستان ۱۴۰۲، صص ۳۷۸-۳۵۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۱۸

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.1958902.2496](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1958902.2496)

بررسی شخصیت‌های نمادین داستان نبرد بزرگ کیخسرو با رویکرد روان‌شناختی کارل

گوستاو یونگ

تکتم نیازمند^۱، دکتر حمیدرضا سلیمانیان^۲، دکتر علی ساجدی^۳

چکیده

شخصیت مجموعه‌ای از صفات روانشناسی است و صفات روانشناسی ویژگی‌هایی هستند که تفاوت‌ها و شباهت‌های روان افراد با یکدیگر را بیان می‌کند. شاهنامه فردوسی از آثاری است که در آن به شخصیت توجه فراوان شده است. آنچه فردوسی را از دیگر داستان‌نویسان متمایز می‌کند توجه به ویژگی‌های روانی و کنشی شخصیت‌ها متناسب با موضوع حماسه است. بهره‌گیری خودآگاهانه از نمادها نشان‌دهنده یک کنش مربوط به روانشناسی بسیار مهم است و افزون بر آن انسان نمادهای ناخودآگاه و خودانگیخته را نیز می‌آفریند که اگر بخواهیم کارکرد ذهن بشر را بهتر بفهمیم ناگزیر باید به آن دست‌یابیم. این پژوهش به روش (توصیفی - تحلیلی - تطبیقی) و استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای تدوین یافته است. در این پژوهش برآنیم که با بهره‌گیری از نظریه روان‌شناسی یونگ به تحلیل شخصیت‌های نمادین داستان نبرد بزرگ کیخسرو بپردازیم و از آن‌جا که شاهنامه فردوسی حماسه ملی ایرانیان است و ریشه در ناخودآگاه قومی و ملی آن‌ها دارد این ویژگی قابلیت مناسبی به آن می‌دهد که از دیدگاه یونگ تحلیل شود. می‌توان مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر را چنین برشمرد: سایه، بخش شیطانی، ناسازگار و فرومایه روان انسان است. گرفتار شدن در تیرگی‌های درون، به منزله تحقق بخشیدن به سایه است و برای رهایی از سایه باید با تامل بر درون خویش، از ابعاد تیره شخصیت خود باخبر شد که در فرآیند فردیت‌یافتگی (خودشکوفایی فرد) با آگاهی از خود واقعی تیرگی‌های سایه کنار رود و فرد به «خود واقعی» برسد.

کلیدواژگان: شاهنامه فردوسی، نبرد بزرگ کیخسرو، روان‌شناسی، شخصیت، یونگ.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فردوس، دانشگاه آزاد اسلامی، فردوس، ایران.

toktamniazmand66@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تربیت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران. (نویسنده مسؤل)

hrssoleimani@yahoo.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فردوس، دانشگاه آزاد اسلامی، فردوس، ایران.

Sajedi_ali@ferdoowsiau.ac.ir



مقدمه

شخصیت در علم روانشناسی مجموعه‌ای از صفات و سازوکارهای روانی در درون یک فرد است که سازمان‌یافته و نسبتاً پایدارند و تعامل‌ها و سازگاری‌های او را با محیط درون‌روانی، فیزیکی، و اجتماعی‌اش تحت تأثیر قرار می‌دهند. شخصیت‌ها معمولاً در داستان کنجکاوی خواننده را برمی‌انگیزند و باعث ایجاد همدلی و باورپذیری می‌شوند. هنری جیمز داستان‌نویس معروف قرن یازدهم آمریکایی-بریتانیایی معتقد است که «شخصیت چیزی جز تعیین‌کننده حادثه، و حادثه چیزی جز گشاینده شخصیت نیست». اکنون سوالاتی که ممکن است در این زمینه پیش بیاید، این است که: ۱. نمادهای شخصیت در نبرد بزرگ کیخسرو از دیدگاه یونگ چیست؟ ۲. بررسی نمادهای روان‌شناختی شخصیت چه مزایایی دارد؟ ۳. ضرورت و هدف این پژوهش چیست؟ اول این‌که توصیف افراد کمک می‌کند ابعاد تفاوت‌های موجود بین شخصیت‌ها را درک کنیم. دومین مزیت در این هست که پژوهش‌های شخصیت به تدوین نظریه‌های مختلفی منجر شده‌اند که چگونگی و چرایی ایجاد برخی صفات شخصیتی را تبیین می‌کنند و تبیین‌های موجود برای شخصیت می‌توانند بر روی انواع تأثیرات تمرکز داشته باشند؛ از تبیین‌های ژنتیکی برای صفات شخصیتی گرفته تا نقش محیط در شکل‌دادن به شخصیت فرد. سومین مزیت در این است که بررسی روانشناسی شخصیت باعث می‌شود در پیش‌بینی رفتارهای آینده یاری‌مان کند و امراض اخلاقی و شخصیتی را تمییز داده و به بهترین روش درمان می‌کنند؛ زیرا این خلل‌های رفتاری می‌تواند بسیار برای زندگی انسان خطرناک باشند. در واقع بررسی صفات شخصیتی در توصیف، تبیین، و پیش‌بینی تفاوت‌های موجود بین افراد مفید است. روح و روان انسان، دنیایی پیچیده و ناشناخته است. غیرمادی بودن روح، باعث شده که بشر هیچ‌زمان، با ابزار علوم تجربی نتواند روح را تشریح کند. ارزش آدم‌ها در درجه اول، بستگی به تربیت روح و روان آن‌ها دارد؛ یعنی بینش‌ها و گرایش‌های غیرمادی و پیچیده بشر که هرگز در بین حیوانات مشاهده نشده، همین بینش‌ها و گرایش‌هایی است که منشأ علم، دین، فلسفه، عرفان و اخلاق بوده‌اند. تمام این مقوله‌های غیرمادی که ریشه در روح و روان انسان دارند، همیشه شایسته بررسی هستند. نمایش ابعاد وجودی یک شخصیت که باعث ارتباط بهتر میان مخاطب و داستان می‌شود از اهداف این پژوهش می‌باشد. بررسی ابعاد یک شخصیت، یعنی اقدام‌نمودن به بررسی همه جانبه شخصیتی که می‌خواهیم به علل وجودی و کارکردی آن

پی‌ببریم و برای این که این تحقیق و بررسی جامع و کامل باشد، باید از زوایا و دیدگاه‌هایی متفاوت به شخصیت بنگریم. داستان نبرد بزرگ کیخسرو یکی از داستان‌های بزرگ شاهنامه است که قابلیت بررسی را از جهت نظریه‌های نوین دارد. از آن‌جا که کارل گوستاو یونگ یکی از بزرگ‌ترین متفکران و روان‌پزشکان قرن بیستم است و تاکنون پژوهش مستقلی در زمینه بررسی نمادین شخصیت‌های داستان نبرد بزرگ کیخسرو صورت نگرفته‌است، نگارنده سعی دارد به بررسی گوشه‌ای از بُعد روانکاوی چند تن از شخصیت‌های نبرد بزرگ کیخسرو بپردازد.

پیشنه تحقیق

با توجه به جست‌وجوهای کتابخانه‌ای و اینترنتی، کتب و پژوهش‌های زیادی در خصوص شخصیت از بعد روانکاوی یونگ در شاهنامه و دیگر داستان‌های شاهنامه یافته‌شد، اما حوزه کار، روش، نوع بررسی‌ها و اهداف، متفاوت با پژوهش حاضر است.

«بررسی کهن‌الگویی قهرمان در داستان ضحاک»، از محمدرضا امینی که در این پژوهش، ضحاک و فریدون طبق آرای یونگ بررسی و چگونگی استحاله ضحاک در فریدون شرح داده شده است.

«شخصیت‌پردازی با رویکرد روانشناختی در داستان سیاوش»، از زارعی، فخری، موسوی، سیدکاظم و مددی، غلامحسین. این پژوهش می‌کوشد با واکاوی علل واکنش شخصیت‌ها در موقعیت‌های مختلف ژرف ساخت عمیقی از داستان نشان دهد و از این رهگذر به برداشتی روانکاوانه دست‌یابد.

«خودپروانی یا دیار با خویشتن خویش در هفت‌خوان رستم و اسفندیار از دیدگاه روانکاوی یونگ»، از حبیبی، اصغر و صادقی، محمود. در این پژوهش مراحل رسیدن به خودآگاهی و خودپروانی، بر اساس نظریه یونگ در دو هفت‌خوان رستم و اسفندیار مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

«تحلیل روان‌کاوانه شخصیت بانوگشسب بر اساس آرای فروید و یونگ» از بهرامی‌رهنما، خدیجه و طاووسی، محمود که در این پژوهش با بررسی آرای فروید و یونگ، شخصیت بانوگشسب را مورد تحلیل روان‌کاوانه قرار داده است.

«تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ» از ابراهیم اقبالی که در این پژوهش، نمونه‌های کهن‌الگویی همچون قهرمان، مادرمثالی، پیر، آنیما و آنیموس در تطبیق با شخصیت‌های داستان

سیاوش مورد بررسی گرفته است.

«تحلیل رویاهای شاهنامه از دیدگاه یونگ» از فرزانه عظیمی زواره که در این پژوهش به تحلیل رویاهای شاهنامه فردوسی از دیدگاه یونگ پرداخته شده است.

«شاهنامه از دیدگاه روانشناسی تحلیلی یونگ خسروی»، از اشرف خسروی که در این کتاب جنبه‌های مختلف شاهنامه از دیدگاه روانشناسی تحلیلی یونگ مورد بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق

این مقاله از نوع (توصیفی - تحلیلی - تطبیقی) است که با مطالعه شاهنامه و شخصیت‌های نبرد بزرگ کیخسرو با دیدگاه کارل گوستایونگ در بُعد روانکاوی تطبیق داده شده است و در حقیقت زیر مجموعه روش کتابخانه‌ای می‌باشد.

مبانی تحقیق

روانشناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ

روانشناسی تحلیلی شیوه‌ای از مطالعه و تفسیر روان و اختلال‌های آن بر اساس ارزش‌های فلسفی، نمادها و تصاویر ازلی است که یونگ به آن پرداخت. یکی از نظریه‌های مشهور یونگ طبقه‌بندی او از انواع شخصیت‌ها بر پایه دو مفهوم درونگرا و برونگرا است. در دیدگاه وی شخصیت برونگرا اجتماعی، معاشرتی و خوشبین است و شخصیت درونگرا کمتر اجتماعی است و بیشتر تمایل دارد که از واقعیت خارجی دوری کند و جذب دنیای درونی خودش شود. یونگ این دو گونه درونگرا و برونگرا را توأم با چهار عملکرد شخصیت یعنی حس، تفکر، احساس و شهود می‌دانست. او عقیده داشت که این عوامل به صورت منفرد در انسان‌ها حضور ندارند بلکه ترکیبی از آن‌ها در شخصیت افراد وجود دارد. به عبارت دیگر وی بر این باور بود که شخصیت هر چقدر که پیچیده‌تر باشد کارکردها و عوامل بیشتری را در خود جمع می‌کند (ر.ک: وزیری‌نیا، ۱۳۸۱: ۶۹). یونگ معتقد بود که روان انسان در سه قسمت وجود دارد: ایگو (من) (هر آنچه فرد از خود می‌داند را ایگو می‌نامند که شامل برخی از فعالیت‌های روانی مانند تحمل کردن، قضاوت، کنترل کردن و ... می‌باشد). ناخودآگاه شخصی (شامل مواردی مانند تجارب شخصی فراموش یا سرکوب‌شده و آثار بجای‌مانده از محرک‌های بیرونی و درونی است که به دلیل سرکوب‌شدن هرگز به خودآگاه نرسیده‌اند). ناخودآگاه جمعی (تجربه‌های جمعی به

ارث رسیده از ژن‌ها است و وجه مشخص افراد، خانواده، ملت یا همه نوع بشر می‌باشد) (ر.ک: یونگ، ۱۴۰۰: ۲۴).

کارل گوستاو یونگ

«کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) روانشناس و روانپزشک سویسی در خانواده مذهبی متولد شد. وی تحصیلات پزشکی‌اش را در دانشگاه بال (F. bleuler) به انجام رسانید و در سال ۱۹۰۲ برای تکمیل آن به حوزه درس پیرژانه (P.janet) در پاریس رفت. در بازگشت با سمت دستیاری اوژن بلولر (Bale) در زوریخ منصوب گردید. یونگ ابتدا تئوری‌های روانکاوی زیگموند را پذیرفت و تا سال ۱۹۰۷ شاگرد و دوست وی بود. این کشیش‌زاده که جنبه مادی‌گرایی افکار فروید او را ناراحت کرده بود پس از پنج سال همکاری از استادش جدا شد و مکتب جدیدی در روانکاوی به نام روانشناسی تحلیلی بنیاد نهاد و تا سال ۱۹۴۶ کرسی روانشناسی مرضی دانشگاه بال به او تعلق داشت. در سال ۱۹۴۸ انستیتوی یونگ را در شهر زوریخ تاسیس کرد و تا هنگام مرگش اداره آن موسسه را بر عهده داشت» (یونگ، ۱۳۸۳: ۵).

روان‌کاوی

«روان‌کاوی، روش تحقیق و تحلیل روان ناخودآگاه است و از آن درباره تمام تجلیات فرهنگی، روانی و اجتماعی می‌توان سود برد. روان‌کاوی، کلیدی قابل اطمینان برای گشودن رموز هر نوع اثر ادبی است» (بهرامی‌رهنما و طاووسی، ۱۳۹۲: ۱۰).

خودآگاهی فرد

«خودآگاه هسته اصلی خودآگاهی و بخشی از روان است که به ادراک، تفکر، احساس و یادآوری مربوط می‌شود و به واقع، آگاهی ما از خودمان و مسئول انجام فعالیت‌هایمان در هنگام خودآگاهی است» (حبیبی و صادقی، ۱۳۹۸: ۷۹).

یونگ می‌گوید: «خود عبارت است از همه مسلمات و محتویات روان. وجهی از خودآگاهی «من» را شامل می‌شود که مانند دایره‌ای کوچک در بطن دایره بزرگ ناخودآگاه جای دارد» (یونگ، ۱۳۹۰، ۴۰۰).

سایه

سایه جنبه منفی از شخصیت ماست و خلاصه‌ای از صفات ناپسند، که همراه با قوای رشد نکرده وجودمان باید همواره پنهان کنیم. سایه شخصیت پست ماست و برآمده از چیزی است که

با قانون و قواعد زندگی خودآگاه، تناسبی ندارد. از لحاظ ارزش حسی، عموماً منفی است و نمایان‌کننده شخصیت پوشیده و سرکوب‌شده و لبریز از بار گناه ماست (ر.ک: مورنو، ۱۳۸۴: ۵۲-۵۴).

ناخودآگاه جمعی

به عقیده یونگ، همان‌گونه که بدن انسان متشکل از مجموعه اندام مشترکی فراتر از هر نوع تمایز نژادی است، به همین نسبت روان نیز بهره‌مند از یک جوهر مشترک فراسوی همه تفاوت‌های فرهنگی و خودآگاهی است. این جوهر مشترک ناخودآگاه جمعی نام دارد که درونه‌های آن از قبل در صورت واکنش آمادگی خودآگاه شدن را دارند. ناخودآگاه جمعی را می‌توان «بیان روانی مغز» تصور کرد که اعتنایی به تفاوت‌های نژادی ندارد و این مطلب روشن‌کننده شباهت‌ها و در بعضی موارد هویت میان مضامین اساطیر و نمادها و امکان ارتباط مشترک انسانی به نوعی وسیع است (ر.ک: یونگ، ۱۳۸۳: ۲۷-۲۸). «یونگ در توضیح مفهوم «ناخودآگاه جمعی» به این مسئله اشاره دارد که بخشی از عمیق‌ترین قسمت ذهن، ناخودآگاه، به طور ژنتیکی به ارث می‌رسد و با توجه به تجربه شخصی افراد شکل نمی‌گیرد. یونگ، بر این عقیده بود که ناخودآگاه جمعی از غرایز و کهن‌الگوها تشکیل شده است که تصاویر، نمادها یا شکل‌های بنیادی و اصلی از پیش موجود را نشان می‌دهد و توسط ذهن آگاهی سرکوب می‌شود. ممکن است انسان‌ها به صورت آگاهانه این کهن‌الگوها را نشناسند و اطلاعاتی در مورد آن‌ها نداشته باشند اما احساسات شدیدی نسبت به آن‌ها دارند (ر.ک: یونگ، ۱۴۰۰: ۵۷).

بحث

نظریه‌های یونگ هم محل مناقشه هستند و هم سرچشمه الهام. جای تعجب ندارد که او بنیان‌گذار مکتب فکری خاص خود در زمینه روانکاوی، یعنی مکتب روانشناسی تحلیلی است که روانشناسی عقده‌های روانی و روانشناسی ژرفایی نیز نامیده می‌شود. اگرچه قالب‌ها و انگاره‌هایی که یونگ در ساختار روان بازمی‌شناسد او را در یک تعریف کلی در شمار ساختارگرایان قرار می‌دهد، اما زبان در فرضیات او برخلاف بسیاری از ساختارگرایان مرکزیت ندارد. یونگ بیش از آن که کلام‌محور باشد، اسطوره‌محور است و با نماد بیش از نشانه سروکار دارد. در شاهنامه هم اغلب شخصیت‌ها یا از طریق شخصیت‌های دیگر و یا با گفتار و عمل خود معرفی می‌گردند. هر یک از شخصیت‌های این داستان با توجه به نقش خود در داستان

حاضر می‌شوند، سخن می‌گویند و عملی را انجام می‌دهند. فردوسی برای معرفی شخصیت‌های داستان روش مستقیم و غیرمستقیم را به کار می‌گیرد. در شیوه مستقیم نویسنده برای معرفی، شخصیت را به طور مستقیم تعریف می‌کند. معرفی از طریق گفت‌وگو از روش‌های معرفی غیرمستقیم است که در معرفی شخصیت‌ها بسیار اهمیت دارد. در داستان نبرد بزرگ کیخسرو این روش بسیار متداول است.

کیخسرو

کیخسرو در حماسه‌های ایرانی و شاهنامه فردوسی، فرزند سیاوش و فرنگیس و نواده کیکاووس و افراسیاب و قهرمان اصلی این داستان است. کیخسرو نماد «خودآگاهی فرد» است؛ یعنی آگاهی داشتن و درک و شناخت خود در رابطه با دنیای بیرونی (رک: یونگ، ۱۳۸۹: ۸۷). کیخسرو پس از کین‌خواهی از نیای خود (رهایی من خودآگاه: هوشیاری آنی و احساس تسلط بر اعمال، رفتار و اندیشه، از سیطره سایه بد: افکار مخرب و بخش تاریک ناشناخته شخصیت انسان)، سرانجام ملک پادشاهی و جهان مادی را رها می‌کند که مبادا خودبینی و تکبر بر او چیره شود و از او فره ایزدی بگسلد که کیخسرو به روایت شاهنامه فره‌ایزدی داشت. او چهره ایزدی است که با دیو می‌جنگد. در روانشناسی تحلیلی فره‌ایزدی همان ماناست؛ یعنی استعداد و توانایی تحول از من به خویشتن در کیخسرو هست. شیده پهلوان توران به فره ایزدی کیخسرو اشاره می‌کند.

چو شیده دل و زور خسرو بدید سرشکش ز مژگان به رخ برچکید
بدانست کان فره ایزدیسست از و بر تن خویش باید گریست
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۱۶)

غرور و تکبر نماد ضعف و بحران خودآگاه است که در مواقع بحران خودآگاه ظهور می‌کند. تواضع و فروتنی و خودآگاهی کیخسروست که باعث می‌شود بر سایه مسلط شود و خودآگاه را تقویت کند. کیخسرو با خود چنین گفت: اکنون بهتر است که من از این تاج‌وتخت بگذرم و سرافراز به سوی یزدان روم. «از دیدگاه یونگ کناره‌گیری خودآگاه، مظهر هراس درونی ناخودآگاه است. بیشتر مردم در طول زندگی خود تجربه درونی عمیقی از خویشتن خویش دارند. از نقطه نظر روانشناسی یک نگرش اصیل مذهبی شامل کوششی است برای دستیابی به این تجربه منحصربه‌فرد و هماهنگی تدریجی زندگی با آن. به گونه‌ای که «خود» یاری درونی

شود و فرد ناگزیر همواره به او توجه کند» (یونگ، ۱۳۷۷: ۳۱۵-۳۱۶). کیخسرو با این اندیشه یک هفته شب و روز به پرستش یزدان پرداخت و بزرگان و پهلوانان را راه نداد. او شصت‌سال با نیک‌نامی و داد و دهش، فرمانروایی کرد. سرانجام پس از روزها نیایش، از دادار توانا خواست تا او را، پیش از آن‌که به گناه آلوده شود، از این جهان ببرد. او نیک می‌دانست که اگر کسی فره ایزدی داشته باشد هم آسیب‌پذیر است. می‌دانست که اهریمن، همیشه در کمین است. شنیده بود که دیو، بر روان چندتن از شهریاران پیشین چیره شد و آنان‌که در آغاز جوانی، پاک‌نهاد بودند، مردانی ستمکاره، کینه‌توز، خودکامه و آزمند شدند. ضحاک بر همه این بیماری‌های روانی گرفتار گردید. جمشید بزرگ، به خودپسندی گروید و خود را خدا انگاشت و فره ایزدی از او دور شد. افراسیاب، از تخمه فریدون، تور گشت و چندسال، زندگی را در جنگ و خونریزی و بیداد گذراند. آزمون تلخ، کیخسرو را از آسیب روانی خویش بیمناک کرد. با خود اندیشید «چه بهتر در پاکی و پرهیزگاری رو به سرای جاویدان نهم» (عطاری کرمانی، ۱۳۸۸: ۳۳۰). از دیدگاه یونگ «آن‌چه شخص از تجربیاتش می‌آموزد در اصل تحت‌تاثیر ناخودآگاه گروهی است که از همان ابتدای زندگی نقش راهنما را برای رفتار فرد بازی می‌کند و فرآیندهای روانی نیاکان ما تعیین‌کننده رویکرد ما به جهان و برداشت ما از آن است» (فدایی، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۷).

سراسر ز بدخواه کردم تهی	مرا گشت فرمان و گاه مهی
جهان از بد اندیش بی بیم گشت	فراوان مرا روز بر سر گذشت
ز یزدان همه آرزو ییافتم	و گردل همی سوی کین تافتم
روانم نباید که آرد منی	بد اندیشی و کیش آهرمنی
شوم بد کنش همچو ضحاک و جم	که با تور و سلم اندر آمد به رزم
به یک سو، چو کاوس دارم نیا	دگر سو، چو تور، آن پر از کیمیا
چو کاوس و چون جادو افراسیاب	که جز روی کژی ندیدی به خواب
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۸۷)

«کیخسرو پس از روزها گوشه‌گیری و نیایش، با کمالاتی تازه آشکار می‌شود؛ اما از آن‌جا که سیمرخ بلند آشیانه روح او دلتنگی این خاکدان را بر نمی‌تابد، شبانگاهی از بارگاه پاک خداوند، خواهان سفر از این سپنجی‌سرای، به مینوی جاودان می‌شود» (البرز، ۱۳۶۹: ۲۴۷). خلوت

کیخسرو با خداوند نماد کشف من درونی است که در ناخودآگاه سرکوب شده است که در این خلوتگاه با خدا به مبارزه با دیو نفس می‌رود تا بتواند من را به خود تبدیل کند. از دیدگاه یونگ «خود»، هنگام تولد وجود ندارد بلکه پس از سال‌ها آزمایش و خطا و حل تضادهای درونی است که به تدریج تکامل می‌یابد؛ زیرا لازم است پیش از پدید آمدن «خود» همه سیستم‌های شخصیت به حد اعلائی تکامل و تفرد رسیده باشند که در کیخسرو شاهد تکامل شخصیت او هستیم (رک: فدایی، ۱۳۸۱: ۵۴).

همی گفت که ای برتر از برتری فزاینده پاک‌ی و بهتری
تو باشی به مینو مرا رهنمای مگر بگذرم زین سپنجی سرای
به کژی دلم هیچ ناتافته روان جای روشن دلان یافته

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۹۰)

کیخسرو سرانجام جاودانگی را در خواب می‌بیند و همان‌گونه که آرزو دارد، در اوج همه بزرگی‌ها به آسمان عروج می‌کند. «مرگ نمادین قهرمان سرآغاز دوران پختگی است. از دیدگاه یونگ کوشش برای توجه کردن دایمی به حقیقت زنده «خود» مانند کوششی است که انسان بخواهد در دو جهان متفاوت زندگی کند و بدین‌سان همانند انسان گذشته هم خود را وقف فعالیت‌های زندگی کند و هم مراقب تمام اشاره‌ها و علایمی است که در خواب و رویدادهای خارجی بروز می‌کنند و «خود» برای نمادین کردن نیت خویش و جریان زندگی از آن‌ها بهره می‌گیرد» (یونگ، ۱۳۷۷: ۳۱۹).

چنان دید در خواب کو را به گوش نهفته بگفتی خجسته سرورش
که ای شاه نیک اختر نیک بخت بسوده بسی یاره و تاج و تخت
اگر زین جهان تیز بشتافتی کنون آنچه جستی همه یافتی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۹۳)

«چنین بدعتی در شاهان گذشته وجود ندارد. عمل نمادین کیخسرو، نشان این است که اصل پادشاهی و قدرت برای پاسداری از نیکی است و برای استقرار و نگاهداری آن، حتی اگر نیاز باشد باید از پادشاهی دست کشید» (عربیانی نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۵۷). «از دیدگاه یونگ «من» برای برقراری رابطه با «خود» بابد به طور دایم به گذشته بازگردد تا سلامت روان تضمین گردد» (یونگ، ۱۳۷۷: ۹۲).

کیخسرو پادشاهی خردمند است و بیش از هر چیز می‌داند که ستم، بنیاد فرمانروایی را سست می‌کند و رنج‌های کهن را به باد می‌دهد. از این روست که پیش از آخرین نبرد می‌خواهد توشه نیک‌نامی بگیرد، جهان را می‌گردد، ویرانه‌ها را آباد می‌کند. از آن پس درمی‌یابد که باید به فکر خویشتن باشد، چه، تاج و تخت و بزرگی پایدار نیست و سرانجام روزی مرگ فرامی‌رسد. این است که تمایل به ماندن ندارد، به ویژه که می‌ترسد غرور او را بگیرد. او به دنیای پس از مرگ ایمان دارد و از جاودانگی آن آگاه است، بنابراین کام و نام چندروزه را با آرامش جاودان عوض نمی‌کند (رک: راشد محصل، ۱۳۸۹: ۱۳۰). از دیدگاه یونگ اثر کهن‌الگوی سایه همه‌جا هست. شواهد تأثیر فراگیر سایه در هر بخش زندگی‌مان قابل‌مشاهده است. گاه تجربه‌ای تلخ از گذشتگان می‌تواند به یاری ما بشتابد، تا گرایش‌ها و انگیزه‌های سایه فروکش کند. گاهی هم یک تصمیم قهرمانانه می‌تواند همین نتیجه را به بار آورد. مانند کیخسرو که انسان بزرگ درونش یعنی «خود» او را در این کار یاری‌داد (رک: یونگ، ۱۳۷۷: ۲۶۳).

نیایش و گریه‌های کیخسرو حال و هوای ویژه‌ای دارد. همواره با آداب و آیین خاصی نیایش می‌کند: سر و تن می‌شوید، جامه نو و پاکیزه برتن می‌کند و دو رخ بر خاک می‌ساید. و همواره با دلی شکسته به یاد دادار جهان‌آفرین است و در خلوت خویش با او به راز و نیاز می‌نشیند چون کیخسرو نیاز داشت تا من خویشتن را تقویت کند تا در برابر هجوم سایه‌ها پیروز شود و این نیایش‌های کیخسرو کوشش‌های او برای رسیدن به نمادهای تعالی را نشان می‌دهد.

جهاندار یک شب سر و تن بشست
همه شب به پیش جهان‌آفرین
همی گفت که این بنده ناتوان
همی بود گریان و سر بر زمین
بشید دور با دفتر زند و اُست
همیشه پسر از درد دارد روان
(همان: ۸۷۴)

«کیخسرو در داد و آبادان‌سازی نیز اسطوره است. شهر به شهر می‌گردد و به اداره امور، آبادانی و دلجویی از مردم می‌پردازد. هنگام بخشش، گنج و درم در نزد او خوار است. کسی نیست که نزد او رود و بدون هدایا بازگردد، حتی فرستادگان دشمن که بارها از او خلعت گرفته‌اند» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۱۵).

و زان پس چنین گفت شاه جهان
که ای نامداران فرخ مهان

زن و کودک از شهر بیرون برید خورش‌ها و رامش به هامون برید
 همی چیز بخشید درویش را پسرستنده و مردم خویش را
 (فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۸۵)

از دیدگاه روانشناسی شخصیت کیخسرو تبلور کهن‌الگوی «انسان کامل و تکامل خود» است که کشور را به ثبات و آرامش رسانده است و به بلوغ و سلامت روان و تمامیت یک انسان کامل رسیده است. وقتی پادشاه مکران در جنگ کشته می‌شود، کیخسرو به پهلوانان اجازه نمی‌دهد سر از تن او جدا کنند و او را هم با تشریفات شاهوار در دخمه می‌گذارد. این از بزرگواری کیخسرو است.

یکی گفت: شاها سرش را بریم بدو گفت شاه: اندرین ننگریم
 سر شهریاران نبرد ز تن مگر بتتر از بچه اهرمن
 یکی دخمه سازید و مشک و گلاب چنان چون بود شاه را جای خواب
 (فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۶۷)

کیخسرو با وجود چیرگی بر دژ گنگ نه به تخریب دژ دست می‌زند و نه گرد آزار زنان و فرزندان می‌گردد. دستور او در مورد زینهاران بزرگوارانه است. طوری که سپاه گله‌مند می‌شوند و می‌گویند:

نباید که بر کاخ افراسیاب بتابد ز چرخ بلند آفتاب
 هم آواز پوششیده رویان اوی نخواهم که آید ز پرده به کوی
 (فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۴۵)

کیخسرو چنان حرمت پهلوانان را نگاه می‌دارد که وقتی با تندی و پرخاش او را فریفته دیو می‌خوانند، کیخسرو می‌گوید:

اگر سرد گویمت بر انجمن جهاندار نپسندد این بد ز من
 دگر آن که رستم شود دردمند ز درد وی آید به ایران گزند
 دگر آنکه گر بشم ری رنج اوی فزون آید از نامور گنج اوی
 سپر کرد پیشم تن خویش را نبند خواب و خوردن بداندیش را
 همان پاسخت را به خوبی کنیم دلت را به گفتمار تو نشکنیم
 (همان: ۸۹۸)

از دیدگاه یونگ در انسان بالغ این احساس (موجود کامل بودن) تنها از اتحاد خودآگاه با محتویات ناخودآگاه ذهن ناشی می‌شود و از همین اتحاد «رفتار متعالی روان» زاده می‌شود و انسان می‌تواند به وسیله آن به والاترین هدف خود یعنی آگاهی کامل از امکانات بالقوه «خود» دست یابد (رک: یونگ، ۱۳۷۷: ۲۲۶).

افراسیاب

افراسیاب در این داستان جزء شخصیت‌های شرور شاهنامه است. او نماد کهن‌الگوی سایه منفی است که یونگ آن را به عنوان قدرتمندترین کهن‌الگو مطرح کرده که بعد حیوانی و روی سیاه شخصیت انسان‌هاست (رک: دانیلز، ۱۳۷۲: ۸۳). افراسیاب بعد از دست دادن بهترین یارانش بر ادامه جنگ با کیخسرو پافشاری می‌کند. او سپاهیان را فقط به زور و با رعب در میدان نگاه می‌دارد. حکومت او به قول امروزیان دیکتاتوری و مبتنی بر تعصب و نژاد است و اطاعت متحدان او از روی ترس است (رک: حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۵۵). چنان‌که کیخسرو می‌گوید:

برآنم که او را زهر سو سپاه بیاید که هستش چنین دستگاه
بترسد و از ترس یاری دهند نه از کین و کامگاری دهند
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۳۵)

«سایه عمیق‌ترین کهن‌الگوست که متضمن بهترین و بدترین جنبه‌های طبیعت آدمی، و حاوی جوشش‌هایی است که جامعه آن‌ها را شر و گناه و غیراخلاقی می‌پندارد» (دانیلز، ۱۳۷۲: ۸۳). از دیدگاه یونگ این سایه شوم (افراسیاب) جنبه‌های پنهان، واپس‌نهاده شده و نامطبوع یا ناپسند شخصیت کیخسرو است که یونگ آن را «مبارزه و ستیز من خویش» برای رهایی از سایه می‌نامد (رک: یونگ، ۱۳۷۷: ۱۷۵).

یکی از ویژگی‌های اخلاقی بارز افراسیاب در این داستان متوسل شدن به حيله و مکر است. گاه در قالب تملق و گاه در قالب خدانشناسی و گاه در قالب جلب ترحم. هر بار که شکست می‌خورد، زبان تملق می‌گشاید و با توجیحات به ظاهر دلسوزانه درصدد فریب رقیب برمی‌آید. که از دیدگاه یونگ این هرزگی‌های شناخته شده جنبه‌های منفی و تاریک ناخودآگاهند که هدف من خودآگاه را شدن از این اژدهای بدطینت از روان است.

نیاید جهان آفرین را پسند به فرجام پیچان شویم از گزند
اگر جنگ جویی همی بی گمان نیاساید از کین دلت یک زمان

نگه کن بدین گردش روزگار جز او را مکن بر دل آموزگار
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۳۷)

افراسیاب فرمانروایی پلید و نابکار است که به هنگام قدرت و پیروزی، بر ضعیفان نمی‌بخشد و خون بی‌گناهان را با قساوت و سنگدلی می‌ریزد؛ ولی در تنگنای ناتوانی و پریشانی، بینوایی است که دست صلح و دوستی از آستین نیاز بدر می‌کند، نرمخو و مسالمت‌جو می‌شود و در مقام نیای مهربان و دلسوز به کیخسرو پیغام می‌دهد و جلب‌ترحم می‌کند. این سایه شوم بعد حیوانی شخصیت ناخودآگاه کیخسرو است که مدام دست به کارهای شرورانه می‌زند؛ اما کم‌کم تغییر چهره می‌دهد و پس از طی دوران هرزه‌گردی چهره انسان‌کامل را به خود می‌گیرد که این تحولات کوشش کیخسرو برای بالندگی به سوی ابدیت است و نشان از درک درست او از مفهوم روانی این تحولات دارد (رک: یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

نییره که رزم آورد با نیا سرش بر بدی باشد و کیمیا
چنین بود رای جهان آفرین که گردد جهان پر ز پرخاش و کین
سیاوش نه بر بی‌گناه کشته شد از آموزگاران سرش گشته شد
گنه گر مرا بود پیران چه کرد چو رویین و لهاک و فرشیدورد
که بر پشت زینشان ببايست بست پر از خون بکردار پیلان مست
گر ایدون که گویی که تو بدتني بدانديش و از تخم اهرمنی
به گوهر نگر، گر ز تخم منی نکوهش همی خویشتن را کنی
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۰۷)

وقتی که کیخسرو با خداوند نیایش می‌کرد، بدذاتی، بی‌عدالتی، بیدادگری و بی‌رحمی افراسیاب را نزد خداوند یادآور می‌شد. نیایش کیخسرو با خداوند نماد کشف و طغیان سایه‌های منفی است که کیخسرو را به قدرت برتر متوسل می‌کند تا او را در مبارزه با طغیان سایه‌های شوم یاری کند و با غلبه بر آن من را به خود تبدیل کند.

جهان کوه و ریگ و بیابان و آب همی پیویم از بهر افراسیاب
که او راه تو دادگر نسپرد کسی را ز گیتی به کس نشمرد
تو دانی که او نیست بر داد و راه بسی ریخت خون سر بی‌گناه
مگر باشدم دادگر یک خدای به نزدیک آن بلدکش رهنمای
(همان: ۸۷۴)

شاه اهریمن سرشت (افراسیاب) که بیشترین جنگ‌های پهلوانی شاهنامه مربوط به دوران سلطنت اوست. خنک مغزی، حيله‌گری، سرسختی، دروغ‌گویی، اهریمن سرشتی، بی‌عدالتی، زورگویی، چاپلوسی و خیره‌سری از ویژگی‌های اخلاقی او در این داستان است که سرانجام به کیفر آن‌ها دچار می‌شود و در خواری و نکبت زندگی‌اش پایان می‌پذیرد. مرگ افراسیاب نماد رهایی من‌خودآگاه (کیخسرو) از طغیان سایه‌های منفی و شوم ناخودآگاه است که کیخسرو را به کمال می‌رساند. گاه شخصیت‌های فرعی بسیار جالب‌تر از شخصیت‌های اصلی می‌شوند؛ چون شخصیت‌های اصلی مسئولیت پیش‌بردن داستان را به عهده دارند؛ اما شخصیت‌های فرعی می‌توانند نقش شخصیت اصلی را روشن کنند، به کار بافت‌ورنگ بدهند، درونمایه را عمیق‌تر کنند و جزئیات جالب توجهی به حتی کوچک‌ترین صحنه‌ها اضافه کنند (رک: میرصادقی، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۸۱).

رستم

«رستم در این داستان جزء شخصیت‌های همراز است که کیخسرو به او اعتماد دارد و در همه مشکلات و مسائل با او مشورت می‌کند و از او راه‌حل می‌خواهد. اکنون که شاهنامه با ظهور کیخسرو و فرارسیدن نبرد فرجامین نیروهای نیکی و بدی دوباره بنیان اساطیری اولیه خود را پیدا کرده حضور رستم در برابر کیخسرو کمتر و کمتر می‌شود» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۴۴). در این داستان رستم با حضور کم‌رنگش در میدان‌های نبرد مشاور و مدبّر است. او مظهر تدبیر و کاردانی است. همه می‌دانند که او هر چه بگوید عین مصلحت است. طبق نظریه یونگ رستم در این داستان نمادی از کهن‌الگوی پیرخرد یا قهرمان‌ناجی (کهن‌الگویی که غالباً به صورت شخصیتی که جنبه راهنما دارد و در وجود فرد ظاهر می‌شود). است که در کشف و غلبه بر سایه و در رسیدن به خویشتن، نقش یاریگر کیخسرو را ایفا می‌کند و در کشف لایه‌های پنهان روان شاه، به کیخسرو کمک می‌کند و او را راهنمایی می‌کند و در تاریکی مطلق، چشم بینای کیخسرو است. او خردمندی کارآزموده است که از هر فرصتی برای اندرز به بزرگان ایران سودمی‌جوید و پای گلایه و دردلهای شاه می‌نشیند و آن‌ها را با گفتن سخنان حکیمانه خود پندوانداز می‌دهد. به عنوان نمونه وقتی کیخسرو برخلاف آیین و راه تاجوران برای نبرد تن‌به‌تن با افراسیاب بسیج می‌شود، زبان پند می‌گشاید و شهریار ایران را از این کار منع می‌کند. بدو گفت رستم که ای شهریار به دل در مدار آتش کارزار

و گر چه بود همبدرش پلنگ که ننگست بر شاه، رفتن به جنگ
مکن جنگ و با دوده و کشورم دگر آنکه گوید که بالشکرم
کجا رایشان زین سخن دیگرست ز دریا به دریا تو را لشکرست
نشاید که در دل بود کیمیا چو پیمان یزدان کنی با نیا

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۵۲)

رستم در غلبه بر نیروهای اهریمنی (وجود منفی ناخودآگاه) کیخسرو را یاری کرده و موجبات بیداری و آگاهی او را فراهم کرده و می‌کوشد درایت و بصیرت لازم را در شناخت سایه به کیخسرو نشان بدهد. رستم نماد خودآگاه بیدار کیخسروست که با سایه مبارزه می‌کند و نقش واپس راندن آن به اعماق ناخودآگاه است. در واقع رستم به عنوان یک قهرمان ناجی و یک پیرخرد کیخسرو را از سیطره سایه رهایی می‌دهد و به عنوان کهن‌الگوی قهرمان ناجی تبلور پیدا می‌یابد.

زال

زال از شخصیت‌های فرعی این داستان است که تنها در پایان داستان پررنگ دیده می‌شود. وقتی کیخسرو بر آن می‌شود که از پادشاهی کناره بگیرد و لهراسب را جانشین خود کند. پهلوانان از زال یاری می‌طلبند، تا کار کیخسرو به معیار خود سنجیده شود. زال چون کیخسرو را در اندیشه خویش پایدار می‌یابد، می‌کوشد با سخنانی حکیمانه شاه را از آنچه در سر می‌پروراند بازدارد. افرادی چون زال نماد سایه (هسته مرکزی کشمکش‌های انسان) هستند که در عمق ناخودآگاه نهفته و در کنترل کیخسرو هستند که در شرایط ضعف و ناامیدی ظاهر می‌شود تا بر او غلبه کند؛ زیرا با تصمیم و وضعیت خودآگاه خواب کیخسرو در تضاد افتاده است (رک: یونگ، ۱۳۷۷: ۲۶۲). سایه‌ها به شکل عجیبی روی روان آدم و تصمیم‌گیری و زندگی انسان تاثیر می‌گذارد که در ضمیر ناخودآگاه ما دفن شده‌اند. سایه آن چیزی است که نمی‌خواهیم باشیم. خواسته زال از کیخسرو آن چیزی است که کیخسرو نمی‌خواهد باشد. و در واقع خواسته زال بخش ناسازگار (سایه) روان کیخسرو است. بخش ناسازگار شناخت سایه‌ها یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در خودشناسی و دیگرشناسی است. این کهن‌الگو همانند نهاد در ناخودآگاه قرار دارد (رک: واشقانی‌فراهانی، ۱۳۹۵: ۲۷۵).

ز پیر جهان‌دیده بشنو سخن چو کژ آورد رای پاسخ مکن

که گفتار تلخست با راستی ببندد به تلخی در کاستی
نباید که آزار گیری ز من ازین راستی پیش این انجمن
به توران زمین زادی از مادرت همانجا بد آرام و آبشخورت
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۹۷)

۳۷۳

وقتی که کیخسرو لهراسب را به جانشینی خود برمی‌گزیند، این زال است که آشفته و بی‌پروا در میان انجمن به پامی خیزد و پادشاهی لهراسب را برخلاف آیین و داد می‌شمرد.

که لهراسب را شاه خواند به داد ز بیداد هر کس نگیریم یاد
بد ایران چن آمد به نزد زرسپ فرومایه‌یی دیدمش با یک اسب
به جنگ الانان فرستادیش سپاه و درفش و کمر دادیش
ز چندین بزرگان خسرو نژاد نیامد کسی بر دل شاه یاد
نژادش نینم، ندیدم گهر بر این‌گونه نشنید کس تاجور
(همان: ۹۰۷)

شیده

شیده یکی از بارزترین شخصیت‌های مخالف در این داستان است که در برابر کیخسرو قرار می‌گیرد. او عنوان یکی از پهلوانان دلاور توران است که به فرماندهی یکصد هزار سپاه برگزیده می‌شود. شیده نماد کهن‌الگوی سایه است.

پشنگست نامش پدر شیده خواند که شیده به خورشید تابنده ماند
ز گردان و گردنکشان سبده هزار بدو داد شاه از در کارزار
(همان: ۸۰۲-۸۰۳)

شیده رویین تن است و به نیروی رویین تنی خود تکیه می‌کند و فکر می‌کند کسی حریف او نیست. و همین نخوت و قدرت رویین تنی‌اش او را به جنگ تن‌به‌تن با کیخسرو برمی‌انگیزد. از دیدگاه یونگ تاخت‌وتازهای دشمنان به عنوان نمادهایی از بروز سایه، خودآگاه را به بحرانی سخت دچار می‌سازد.

پسر گفت که ای شاه ترکان و چین دل خویش را بد مکن روز کین
چو خورشید تابان برآرد درفش درفشان کند روی چرخ بنفش
من و خسرو و دشت آوردگاه برانگیزم از شاه گرد سپاه
(همان: ۸۱۴)

شیده در این داستان، جوانی است که در عین ثابت‌قدمی و مصمم‌بودن، بی‌تجربه و سبکسر، مغرور، عجول و حيله‌گر است. او پس از آن‌که خود را هم‌اورد کيخسرو نمی‌بیند، به حيله متوسل می‌شود. اما مکر و فرییش نمی‌تواند او را از چنگال مرگ رهایی دهد. پروفیسور یونگ معتقد است که سایه بازتاب‌یافته از ذهن خودآگاه شامل جنبه‌های پنهان، واپس‌نهاده‌شده و ناپسند شخصیت است. و آن‌چه که یونگ «مبارزه برای رهایی» می‌نامد، من خویشتن (کیخسرو) همواره با سایه در ستیز است (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۷۵).

بدو گفت: شاه‌ها به تیغ و سنان کند هر کسی جنگ و پیچد عنان
پیاده به آید که جویم جنگ بکردار شیران بیازیم چنگ
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۱۶)

نتیجه‌گیری

شخصیت‌های منفی که سایه هستند در این داستان ناتوان و ضعیف نیستند و با نیروی اهریمنی، قهرمان اصلی داستان را (من خودآگاه) همواره به تلاش و مدد از ایزد منان برای رسیدن به پیروزی وا می‌دارند، کيخسرو که مظهری از شجاعت، کرامت و جوانمردی است، توانسته است با نیروی تلاش و کوشش، مقاومت، نیروی اهورایی و به مدد از ایزد منان بر سایه‌های این داستان (افراسیاب و ...) که مظهری از پلیدی، دیو‌صفتی و شرارت است غلبه یابد و داستان را به صورت ملموس به پایان رساند. کيخسرو صادقانه و با دوراندیشی سایه را با شخصیت خودآگاه خود درآمیخت. سایه‌ای که چنان تحت‌تاثیر هیجان قرار دارد که گاه خرد نمی‌تواند بر آن چیره‌شود، هیجانات سایه را فروکش می‌کرد. تمام کوشش‌های قهرمانان منفی چون افراسیاب جهت دستیابی به جاه‌طلبی‌هایشان است تا به کامیابی برسند، اما به دست غرورشان بی‌درنگ مجازات یا کشته می‌شوند. کيخسرو از هرگونه جاه‌طلبی و امیال و خواهش‌های خود چشم‌پوشی کرد و خود را در اختیار قدرت برتر (خدا) قرارداد و به کمال رسید. در پایان که کيخسرو رسالت خود را انجام می‌دهد و ترک دنیا و شهریاری می‌کند. او با مهار سایه منفی روان به خویشتن دست یافت و پادشاه قهرمان نیز رسیدن به کمال است. عروج کيخسرو را می‌توان نوعی بیگانگی با نیروهای زمینی و یگانگی با نیروهای کیهانی به حساب آورد. سیر او از خامی به پختگی و تحول او به سوی خویشتن‌یابی در روانشناسی تحلیلی یونگ قابل‌توجه است. او همواره از بالا به زندگی نگریسته و بر بد و نیک و فراز و نشیب روزگار

آگاهی داشته است و سرشت رنج‌آلود حیات را می‌شناسد. تنها چیزی که خواسته، پالایش زندگی از آلودگی‌هاست. هیچ‌وقت «خود» کیخسرو همسو با سایه‌ها (افراسیاب و...) نبود برای همین کیخسرو دقیقا می‌دانست که این سایه است که او را مورد هجوم قرار می‌دهد نه خود. و از همین باب هیچ وقت راه و هدفش برای او مبهم و در هم آمیخته نبود و همه‌چیز برای او روشن بود.

منابع

کتاب‌ها

- البرز، پرویز (۱۳۶۹) شکوه شاهنامه درآئینه تربیت و اخلاق پهلوانان، تهران: دانشگاه الزهرا.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: نشر مرکز.
- دانیلز، مایکل (۱۳۷۲) خودشناسی با روش یونگ، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران: نشر فاخته.
- راشد محصل، محمدرضا (۱۳۸۹) شاهنامه جلوه‌گاه روح ملی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- عربیانی نیشابوری، اشرف (۱۳۸۹) مشاهیر شاهنامه، مشهد: نشر ترانه.
- عطاری کرمانی، عباس (۱۳۸۸) نثر کامل شاهنامه فردوسی، تهران: نشر فرهنگ اندیشمندان.
- فدایی، فرید (۱۳۸۱) کارل گوستاو یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او، تهران: نشر دانژه.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳) شاهنامه جلال خالقی مطلق، چاپ مسکو، جلد ۱، تهران: نشر سخن.
- مورنو، آتونویو (۱۳۸۴) یونگ، خدایان، انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۹) راهنمای رمان‌نویسی، تهران: نشر سخن.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷) انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: نشر جامی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳) روانشناسی و تعلیم و تربیت، ترجمه: علی محمد برداران، تهران: نشر جامی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳) روانشناسی و شرق، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: نشر جامی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۹) *انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن*، مترجم محمود بهفروزی، تهران: گلبان.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۰) *خاطرات، خواب‌ها، تفکرات*، ترجمه بهروز ذکا، تهران: نشر کتاب پارسه.

یونگ، کارل گوستاو (۱۴۰۰) *ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو*، ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر اسمعیل‌پور، تهران: جامی.

مقالات

بهرامی رهنما، خدیجه، و طاووسی، محمود. (۱۳۹۲). تحلیل روان‌کاوانه شخصیت بانوگشسب بر اساس آرای فروید و یونگ. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۵(۱۷)، ۹-۳۷.

حبیبی، اصغر، سید صادقی، سید محمود، و اردلانی، شمس‌الحاجیه. (۱۳۹۸). خودپرورانی یا دیدار با خویشتن خویش در هفت‌خوان رستم و اسفندیار از دیدگاه روان‌کاوی یونگ. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۱(۳۹)، ۷۷-۹۸.

واشقانی فراهانی، ابراهیم. (۱۳۹۵). تحلیل اسطوره کیومرث براساس نظریه روان‌شناسی شخصیت یونگ. *زبان و ادبیات فارسی*، ۲۴(۸۰)، ۲۷۳-۳۰۰. doi:10.18869/acadpub.jpl.24.80.273.۳۰۰-۲۷۳. وزیر‌نیا، سیمما. (۱۳۸۱). جایگاه نماد در نظام اندیشه یونگ. *خیال*، ۴(۱)، ۶۰-۷۱.

References

Books

- Alborz, Parviz (1990) *The glory of Shahnameh in the mirror of training and ethics of heroes*, Tehran: Al-Zahra University. [In Persian]
- Arabian Neyshabouri, Ashraf (2010) *Shahnameh celebrities*, Mashhad: Song.
- Attari Kermani, Abbas (2009) *Complete prose of Ferdowsi's Shahnameh*, Tehran: Farhang Andishmandan publishing house. [In Persian]
- Daniels, Michael (1993) *Self-knowledge by Jung's method*, Trans. Ismail Fassih, Tehran: Fakhteh. [In Persian]
- Fadai, Farbod (2002) *Carl Gustav Jung and his analytical psychology*, Tehran: Danjeh. [In Persian]
- Ferdowsi, Abolghasem (2014) *Shahnameh*, Jalal Khaleghi Motlagh, Moscow Press, Vol. 1, Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Hamidian, Saeed (1993) *An Introduction to Ferdowsi Thought and Art*, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Jung, Carl Gustav (1998) *Man and his symbols*, Trans. Mahmoud Soltanieh, Tehran: Jami Publishing. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2004) *Psychology and Education*, Trans. Ali Mohammad Baradaran, Tehran: Jami. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2004) *Psychology and the East*, Trans. Latif Sedkiani, Tehran: Jami Publishing. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2010) *Man in search of his identity*, Trans. Mahmoud Behforozi, Tehran: Golban. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2011) *Memories, dreams, thoughts*, Trans. Behrouz Zaka, Tehran: Ketab Parse Publishing. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2021) *Collective unconscious and archetype*, Trans. Farnaz Ganji and Mohammad Baghras Sameilpour, Tehran: Jami. [In Persian]

Mirsadeghi, Jamal (2010) *Novel Writing Guide*, Tehran: Sokhan. [In Persian]

Moreno, Antonio (2005) *Jung, Gods, Modern Man*, Trans. Dariush Mehrjooi, Tehran: Central Publishing House. [In Persian]

Rashed Mohassel, Mohammad Reza (2010) *Shahnameh is the manifestation of the national spirit*, Mashhad: Astan Quds Razavi Publications. [In Persian]

Articles

Bahrami, K., & Tavakoli, M. (2013). Psychoanalytic analysis of Banu Ghaseb's personality based on the views of Freud and Jung. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 5(17), 9-37. [In Persian]

habibi, A., Sayed sadeghi, S. M., & Ardalani, S. (2019). the steps to Individuation and self-realization in Shahnameh of Ferdowsi based upon Jung's ideas and viewpoints. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 11(39), 77-98. [In Persian]

Vasheghani Farahani, E. (2016). Psychological Analysis of Kiumarth Myth in the Light of the Personality Psychology of Jung. *Jpll*, 24(80), 273-300. [In Persian]

Vazirina, Sima. (2002). The place of the symbol in Jung's thought system. *Khayal*, (4), 60-71. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 15, Number 58, Winter2023, pp. 358-378

Date of receipt: 16/5/2022, Date of acceptance: 9/11/2022

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.1958902.2496](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1958902.2496)

A Symbolic Investigation of the Story of Keykhosrow's Great Battle Characters with the Psychological Approach of Carl Gustav Jung

Toktam Niyazmand¹, Dr. Hmaidreza Soleimanian², Dr. Ali Sajedi³

۳۷۸

Abstract

A character is a collection of psychological characteristics and psychological characteristics are expressing the psychological differences and similarities of people with each other. *The Shahnameh* of Ferdowsi is a work, that the great attention to the character has been paid to. What distinguishes Ferdowsi from other authors is the attention to the psychological and acting characters who are appropriate to the subject of the epic. consciously utilization of symbols indicates an action which is so important and it is related to the psychology. In addition, human also created unconscious and conscious symbols and in order to figure out the function of human's mind well, we require to achieve those symbols inevitably. This study is conducted by using (descriptive-analytical-comparative) methods and employing library data. This study attempts to investigate symbolic characters who are in the story of Keykhosrow's Great battle with psychological approach of Carl Gustav Jung. Since *Shahnameh* of Ferdowsi is a national epic of Iranian, it has roots in their ethnic and national unconsciousness and this property provides the ability to investigate it based on Jung's view. The most important result of this present study is: shadow, evil side is incompatible and vile of the human's psyche and caught in the darkness of inside is realizing the shadows. In order to liberate from shadow, we require to know the dark sides of our character by having a reflection on our inner self. In the process of individualism (self-regulation) with the awareness of true self, the darkness of shadows moves away and individual reaches the true self.

Keywords: Ferdowsi's *Shahnameh*, "Great battle of Keykhosrow", Psychology, character, Jung.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Ferdous Branch, Islamic Azad University, Ferdous, Iran. toktamniazmand66@gmail.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Torbet Heydarieh Branch, Islamic Azad University, Torbet Heydarieh, Iran. (Corresponding author) hsoleimanian@yahoo.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ferdous Branch, Islamic Azad University, Ferdous, Iran. Sajedi_ali@ferdoowsiau.ac.ir